

دیدگاه

۱۱ سپتامبری که فراموشی شد

نزهت امیرآبادیان

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برج‌های تجارت جهانی در شهر نیویورک با برخورد هواپیمایی روده‌شده فرو ریخت و مردم آمریکا را سوگوار کرد. سال‌ها در محل برج‌ها گودالی خودنمایی می‌کرد؛ گودالی که مردم محله آن را (گودال ما) می‌نامیدند. گودالی آکنده از خشمی فروخورده. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اما برای مردم شیلی سالروز واقعه‌ای دیگر بود؛ سالروز پیروزی کودتای ژنرال آگوستو پینوشه علیه رئیس‌جمهور منتخب سالوادور آئنده و آغاز ۱۷ سال حکومت دیکتاتوری کودتایی که با حمایت آمریکا طرح‌ریزی شده بود. سالوادور ایزابلانول دل سگارادو کورازون ده جسوس آئنده گوستز متولد ۲۶ ژوئیه ۱۹۰۸ سیاستمدار و از بنیانگذاران حزب سوسیالیست در سال ۱۹۳۳ در شیلی بود اما سوسیالیسمی که آئنده در آرزوی استقرار آن بود. همانند چین و شوروی حکومت طبقه کارگر نبود. او با شعار نان، مسکن و کار آغاز کرد و قصد داشت با روش‌های سوسیالیستی راه مردم را به سوی این سه آرزوی کوچک هموار کند. آئنده سه بار در سال‌های ۱۹۵۲، ۱۹۵۸ و ۱۹۶۴ کاندیدای ریاست‌جمهوری شده و شکست خورده بود اما در انتخابات چهارم سپتامبر ۱۹۷۰ آئنده یازنده دائمی انتخابات ریاست جمهوری، آن کسی که پس از سه بار شکست به شوخی می‌گفت که روی سنگ قبرش باید بنویسند: «آئنده نامزد ریاست‌جمهوری»، دیگر رئیس‌جمهور شده بود. در طبقه اول ساختمان فدراسیون دانشجویان شیلی واقع در قلب سانتیاگو، بلندگویی سرهم‌بندی‌شده نصب کرده بودند. اما نهایتاً، آئنده با بلندگویی بدستی و بدون آماده کردن قبلی سخنرانی‌اش جمعیت را مخاطب قرار داد. این پزشک ۶۲ساله که با لدتی وصف‌ناپذیر دریافت‌ه بود پس از مبارزه‌ای ۳۰ساله، پیروزی نصیبش شده است، توانست کلماتی مناسب برای اردود گفتن به این پیروزی توده‌ای، سیاسی از طرفدارانش و ترغیب دیگران برای پیوستن به مبارزه جهت عدالت اجتماعی بهتر بیابد. او می‌گفت با وجود مشکلات آئنده، شیلی از پایه دگرگون خواهد شد. و همه می‌شنیدند که سرانجام «او ملت را از این رو به آن رو خواهد کرد» و درمان‌گان شکوفایی اقتصادی می‌توانستند کمابیش در ضیافت ملی شرکت کنند.

او از دورنمای دل‌انگیز برابری و عدالت اقتصادی و اجتماعی حرف زد و پس از رسیدن به ریاست‌جمهوری برنامه سوسیالیستی‌جنرال‌برنگیزی را پیاده کرد. او معادن مس شیلی را ملی کرد و دست شرکت‌های آمریکایی را از منابع بزرگ مس شیلی کوتاه کرد اما ملی‌سازی و اشتراکی



کردن همراه با مداخلات پنهان و آشکار و خرابکاری‌های بی‌امان آمریکا به جامعه اقتصادی منجر شد، تمام شدن ذخایر شیلی موجب افزایش فراوان تورم شد.

دوران حکومت آئنده همواره حاکی از ناآرامی عمومی، اعتصاب، تحریم‌های آمریکا، شکایت‌های دادگاه عالی شیلی و تقاضای اعضای اپوزیسیون برای استفاده از نیروی نظامی برای آرام کردن اوضاع بود. شرایط جنگ سرد نیز علیه او بود. آئنده اگرچه از نظر بسیاری از مردم شیلی یک منجی بزرگ به حساب می‌آمد اما کاخ سفید نمی‌توانست وجود یک مارکسیست به قدرت رسیده را در قاره آمریکا همضم کند. واقعیت این بود که آئنده تنها بخشی از حکومت را در دست داشت و نظامی‌ها با او مخالف بودند، بنابراین دولت او احتیاج داشت که تشکل مردمی قدرتمندی را ایجاد و سازماندهی کند. فیدل کاسترو نیز به او پیشنهاد کرده بود. راه لنین را برای پیروزی انتخاب کند و ارتش را خلع سلاح نماید. کاسترو به عنوان نماد مبارزه مسلحانه کلاشیکفی به او هدیه داد اما آئنده با انتخابات به قدرت رسیده بود و تصور نمی‌کرد قدرت دیگری غیر از اراده مردم او را از قدرت کنار بگذارد. به همین دلیل بود که آئنده تنها از گروه‌های تندرو کارگری حمایت نمی‌کرد بلکه آنها را به آرامش و خویشنداری دعوت می‌کرد تا مبادا اقدامات آنها باعث شایعات تروریستی و ترس بیشتر طبقه متوسط جامعه شود. مجموع این اتفاقات باعث شد بسیاری به یانور برسند که آئنده تدبیر کافی برای کنترل خود نداشته است اما واقعیت این است که او با این انقلابی نبود، بلکه یک سیاستمدار متعادل بود. ژنرال آگوستو پینوشه فرمانده کل نیروهای مسلح شیلی با کمک توطئه و طرح یک نقشه کودتا توسط سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) تصمیم می‌گیرد با توسل به زور به تجربه سوسیالیسم خاتمه دهد.

هنری کیسینجر وزیر خارجه آمریکا که از همان آغاز مخالف سرسخت سالوادور آئنده بود، دستور طراحی این کودتا را به سازمان سیا داده و از نزدیک اوضاع را زیر نظر داشت. صبح روز ۱۱ سپتامبر سربازان ارتش به کاخ ریاست‌جمهوری لامونا در شهر سانتیاگو حمله کرده و کاخ را محاصره می‌کنند. آئنده به طور مشکوکی کشته می‌شود. کودتاجیان پیروز مدعی شدند پریزیدنت آئنده با کلاشیکف اهدایی از سوی فیدل کاسترو خودکشی کرده اما این احتمال به واقعیت نزدیک‌تر است که رئیس‌جمهور منتخب شیلی با آن کلاشیکف تا آخرین لحظه از آرمان‌های مردمی که او را برگزیده بودند، پاسداری کرده باشد. سالوادور آئنده هنگام مرگ ۶۵ سال داشت.

پس از کودتا، ده‌ها هزار نفر از مردم پایتخت دستگیر شده و در استادیوم فویتال شهر سانتیاگو که به یک قلنگاه مبدل شده بود، محبوس شدند. هزاران نفر در زندان‌های نظامی با توسل به وحشیانه‌ترین روش‌ها کشته شد و هرگز سرنوشت آنها مشخص نشد. حکومت وحشت بر شیلی سایه افکند، دوره دیکتاتوری ژنرال آگوستو پینوشه که ۱۶ سال طول کشید، سیاه‌ترین دوران تاریخ شیلی محسوب می‌شود. سرانجام در سال ۱۹۸۹ میلادی ژنرال پینوشه ناگزیر به کناره‌گیری از قدرت شد و کشور شیلی به طور مسالمت‌آمیزی بار دیگر راه دموکراسی را در پیش گرفت. پینوشه سرانجام در دسامبر ۲۰۰۶ در ۹۱ سالگی در سانتیاگو درگذشت. اکنون ۹ سال از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌گذرد و در مرکز نیویورک در محل برج‌های دوقلو پارکی ساخته شده است. در این محل در فصل بهار گل‌ها شکوفه می‌کنند. شیلی نیز پس از ۲۷ سال آرام‌آرام و به کندی در حال تغییر است. با این همه هنوز مانده تا زمستان کودتای آمریکایی ۱۹۷۳ سپری شود. بهار هنوز گل‌های شیلی را شکوفا نکرده است.

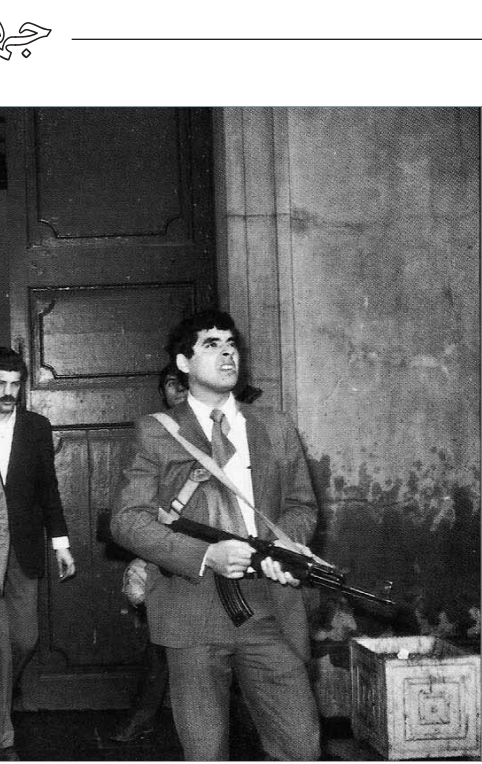
حمله با گاز اشک‌آور و رگبار گلوله

آغاز شد. آئنده که عینک بزرگی بر چهره داشت، نمی‌تواند از ماسک ضدگاز استفاده کند. کلاهخود سربازی بر سر گذاشته و کلاشیکفی را که هدیه فیدل کاسترو است، در دست گرفته است. پس از ساعتی زد و خورد، ژنرال‌های کودتاجی تماس می‌گیرند و از او می‌خواهند به همراه خانواده و یارانش سوار بر هواپیمایی شود که برای نجات جان آنها آماده است. چند لحظه سکوت. آئنده می‌گوید: «من تسلیم نمی‌شوم و به هیچ هواپیمایی نیاز ندارم. مسوولیت آن با شماست. به عنوان قاتل رئیس‌جمهور کشور به قعر تاریخ سقوط خواهید کرد… نمی‌توانید با گلوله جلوی تاریخ و پیشرفت سوسیالیسم را بگیرید.»

دو ساعت است که آئنده و رفقایاش می‌جنگند. کاخ مباران شده و پیاده‌نظام‌ها و تانک‌ها پیش می‌آیند. کارهای سسمی فضای کاخ را پر کرده‌اند. انفجاری شدید رئیس‌جمهوری را بر زمین می‌کوبد. زخمی شده و تکه‌هایی از شیشه به زانو و پششت فرو رفته است. یارانش یکی پس از دیگری بر زمین می‌افتند… حالا دیگر نه‌است. می‌تواند صدای مهاجمان را که از راهروها پیش می‌آیند، بشنود. صورتش را که قطرات خون و عرق روی آن می‌درخشد در آینه شکسته می‌بیند. دو افسر در آینه پدیدار می‌شوند و شلیک می‌کنند. آئنده در حالی که آخرین نگاهش را به چشمان خودش دوخته است ماشه را می‌کشد. چند دقیقه به ساعت دو باقی مانده است و رئیس‌جمهوری شیلی اکنون مرده است.

داستان آئنده اما درست از روز مرگش آغاز شد. این پزشک سوسیالیست در سه دوره انتخابات ریاست‌جمهوری (۱۹۵۲، ۱۹۵۸ و ۱۹۶۴) شرکت کرده و هر بار شکست خورده بود؛ یک بارزنده همیشگی. هنگامی هم که در ۱۹۷۰ با اختلافی کمتر از دو درصد نسبت به رقبیان راستگرا با موافقت کنگره شیلی به ریاست‌جمهوری رسید، کمتر کسی در جهان و حتی آمریکای لاتین او را جدی می‌گرفت؛ آن روزها خون چه‌گوارا در «سیره ماسترا» هنوز تازه بود و کاسترو بت زنده جوانان چیگرا، راه اینان به سوی آرناسهر از پیچ و خم کوه‌های سرر به فلک کشیده و جنگل‌های انبوه می‌گذشت. چریک‌های ریشویی که محبوب قلب جوانان آن سال‌ها بودند سواى اسلحه، کولبراشان را برای اسلحه جز دستنوشته‌های آموزش جنگ پارتیزانی و چیزهای سنگین نمی‌کردند. آئنده اما یک روشنفکر کرواتى بود که برنامه‌ای بسیار فروتنانه‌تر از پیگیری می‌کرد؛ ملی کردن تدریجی صنایع و معادن بزرگ و تقسیم زمین میان دهقانان بی‌زمین. راه آئنده به سوی قدرت از روزن تنگ صندوق رای گذشته‌ست و جبهه سیاسی پشتیبان او طیف گسترده‌ای از طبقه متوسط شهری تا تهیدستان حاشیه‌نشین و کارگران را دربر می‌گرفت. او تقریباً به تنهایی در میان سوسیالیست‌های هم‌عصر خود، اعتقاد داشت امکان پیروزی راه گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم وجود دارد.

آئنده به قدرت می‌رسد اما هرگز قصد ندارد اخلاق انسانی را رها سازد یا به استبداد قدرت متوسل شود؛ کاری که تمامی روسای جمهور از ۱۹۳۲ به بعد انجام داده بودند. چنین رویکردی یقیناً باعث شد «انقلابش» دشمنان وی را به وحشت بیندازد. اما رشد بحران در آغاز سال ۱۹۷۳ وی را مجبور ساخت نه‌تنها بخش‌های



سی و هفت سال پس از سرکوب

آئنده: قربانی شدن عبث نیست

مازای خسروی

«حال که در این موقعیت خطیر تاریخ قرار گرفته‌ام، بهای وفاداری به مردم را با زندگی‌ام خواهم داد. به آنان می‌گویم که اطمینان دارم بذری که در اندیشه و وجدان شریف هزاران شیلیایی کاشته‌ام هرگز قابل از بین بردن نیست… جنایت و سرکوب تاریخ را متوقف نخواهد کرد. این کوچهای بن‌بست است که گشوده خواهد شد. ممکن است ما از بین برویم اما فردا هنوز هم به مردم و کارگران تعلق خواهد داشت… صدای من دیگر به شما نخواهد رسید. اهمیتی ندارد، زیرا باز هم صدای مرا خواهید شنید. همواره در کنار شما خواهم بود و دست‌کم در خاطره شما انسانی ارزشمند خواهم بود که به کثورش وفادار ماند… انسان‌های دیگری پرچم مبارزه را بلند خواهند کرد و این روز سیاه و تیره که خائنان ادعا می‌کنند در آن پیروز شده‌اند، خواهد گذشت… این آخرین کلمات من است و زمانی آنها را می‌گویم که می‌دانم قربانی شدن عبث نیست؛ دست‌کم تنبیه و سرزنش اخلاقی را نصیب دزدان، نامردان و خائنان می‌کند.» (سالوادور آئنده، ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳)

معنی از اپوزیسیون بلکه گروه‌های چپی را که با سیاست وی مخالفت می‌کردند، تحت پیگرد قانونی قرار دهد. بدین‌سان خود را درون بن‌بستی یافت. وی دموکرات بود اما در دورانی به سر می‌برد که تهدیدات مداوم علیه دولت، دخالت‌های آشکار خارجیان و اقدامات تروریستی راست افراطی جریان داشت. آئند بدون آنکه به استبداد متوسل شد، بی‌گمان با فاصله گرفتن از احزاب و تحمیل تصمیمات خود در لحظات بحرانی، نقش رئیس‌جمهوری مقتدر را به معنای دقیق کلمه ایفا کرد. تردیدهای تشکل‌های سیاسی درون و او ترانه «او پیروز خواهیم شد»، سرود «جبهه اتحاد مردمی» را که مهم‌ترین تشکل سیاسی حامی آئنده بود، برای آخرین بار خواند.

آخرین ترانه او که حکم وصیتنامه‌اش را داشت، روی تکه‌ای از روزنامه نوشته شده بود و توسط یکی از افرادی که از استادایوم شیلی جان به در برد، به دست همسرش رسید.

پنج هزار نفر اینجایی/ در این بخش کوچک شهر/ چه دشوار است سرودی سرکردن/ آنگاه که وحشت را آواز می‌خوانیم/ وحشت آنکه من زنده‌ام/ وحشت آنکه می‌میرم من /خود را در انبوه این همه دیدن/ و در میان این لحظه‌های بی‌شمار ابدیت/ که در آن سکوت و فریاد هست/ لحظه پایان آوازم رقم می‌خورد

پایلو نرودا اندکی خوش‌شانس‌تر بود و چند روز پس از کودتا به بیماری سرطان در بستر خویش درگذشت.

با وجود سرکوب فراینده، موج مخالفت با حکومت داخلی میان مخالفان و موافقان آئنده دست به کودتا زد. در آن شرایط استفاده از روش‌های مختلف کنترل نظامی نظیر بازداشت‌های موقت، صدور حکم تبعید رسمی و اعدام از سوی دادگاه نظامی لازم بوده است. سال دیگر ریاست‌جمهوری برگزار شد. این همه‌پرسی سال دیگر ریاست‌جمهوری برگزار شد. این همه‌پرسی

نگاهی متفاوت به زندگی شیر دره پنجشیر

مسعود به روایت همسرش

روز هجدهم شهریور سال ۱۳۸۰ خورشیدی، روز روز پیش از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دو عضو حزب‌نار شبکه القاعده که در پوشش خبرنگار به قرارگاه احمدشاه مسعود در دره پنجشیر رفته بودند، پس از روزها انتظار موفق شدند با او ملاقات کنند. به محض اینکه مسعود به اتاق مصاحبه آمد یکی از آنها بمب بسیار قوی‌ای را

که در دوربین خود جاسازی کرده بود، منفجر کرد. ترور مهم‌ترین فرمانده مجاهدین مخالف طالبان در آستانه حملات ۱۱ سپتامبر را بسیاری هدیه ویژه اسامه بن لادن به ملاعمر تلقی کردند که سبب شد پیوندهای میان طالبان و القاعده بسیار مستحکم‌تر از پیش شود؛ پیوندهایی که به اعتقاد ناظران سیاسی کامکان پایرجاست. احمدشاه مسعود نام‌آورترین مبارز افغان در نبرد علیه نیروهای اشغالگر شوروی و سپس طالبان مورد حمایت پاکستان بود. مسعود در سال ۱۳۳۲ در دره پنجشیر زاده شد و هنگام مرگ ۴۸ سال داشت. آنچه می‌خوانید نگاهی است متفاوت به زندگی و مرگ این جنگاور افغان که از زبان همسرش بیان شده است:

من در بازارک، دهکده‌ای کوچک در کنار رودخانه پنجشیر، در چند صد متری جنگلک، دهکده شوهرم و در صد کیلومتری شمال کابل به دنیا آمدم. اگر آرامش‌بخش‌ترین مناظر دنیا را تصور کنید، آن وقت جایی را کم می‌کن در آن بزرگ شده‌ام، در نظران آمده است. خانه‌های کاغذی که زیر درختان زردآلو پراکنده بودند… وقتی تنها ۱۷ سال داشتم یک روز بعدازظهر جوانان مجاهدین به گمان اینکه او (مسعود) خوابیده

جهان



پنجشنبه ۱۸ شهریور ۱۳۸۹

یادداشت

داستان یک «سفر» در وادی توهم

اردشیر زارعی‌قنوتای

انتشار کتاب خاطرات «تونی بلر» نخست‌وزیر اسبق بریتانیا با عنوان «سفر»، بار دیگر چالش‌های دوران زمامداری وی و به خصوص موضوع جنگ عراق را در آذهان عمومی این کشور و افکار عمومی بین‌المللی زنده کرد. گفته می‌شود این کتاب به عنوان دومین کتاب پرفروش سال توانسته است در زمینه فروش به یک رکورد قابل توجه دست پیدا کند. این در حالی است که به نظر می‌رسد موج انتقادی نسبت به جایگاه بلر در عرصه ملی و بین‌المللی هنوز هم چریش محسوسی نسبت به تمایل افکار عمومی به وی دارد. آن‌ها این منظر می‌توان پذیرفت بسیاری از خریداران کتاب خاطرات نخست‌وزیر بریتانیا از منتقدان وی بوده‌اند که برای کسب اطلاعات و پاسخ به این پرسش که چرا تونی بلر در دیناله‌روی از «جرح بوش» و رئیس‌جمهوری سابق امریکا پرهزینه‌ترین جنگ تاریخ معاصر را به لندن و جهان تحمیل کرد، در شمار خریداران کتاب قرار داشته‌اند؛ چه‌رهای که نه‌تنها در بریتانیا و جهان از مقبولیت لازم برخوردار نیست که حتی در حزب کارگر نیز اقبالی به وی وجود ندارد و بسیاری از سیاستمداران کارگری افول حزب در انتخابات پارلمانی اخیر را که منجر به شکست آنان شد به عملکرد بلر در دوران زمامداری او مربوط می‌دانند. شکاف در رهبری حزب کارگر و ریزش در بدنه حزب با توجه به جایگاه سیاسی- اجتماعی آن در طیف چپ میانه طی چند سال آخر دوران نخست‌وزیری بلر یک تناقض ماهوی و سقوط اعتبار را به همراه داشت که مسبب اصلی آن تا حدودی «کیش شخصیت» تونی بلر بوده است. طنز تاریخ آنجا رقم می‌خورد که برندگان بازی بدعی که به واسطه بد بازی کردن نویسنده «سفر» رقم خورده است پروپاقرص‌ترین حامیان وی جهت اقدام به جنگ عراق در حزب محافظه‌کار در آن دوران بوده‌اند که در دور اخیر انتخابات پارلمانی گوی سبقت را از حزب میراث‌دار بلر روده‌اند. شاخص اعتبار نویسنده سفر به بهترین نحو ممکن در سفر وی به جمهوری ایرلند برای حضور در مراسم فروش کتاب و اضمای آن، خود را نشان داد؛ زمانی که مخالفان وی با لنگه کشش، بطری و تخم‌مرغ از این مرد سفر استقبال کردند. صدها تظاهرکننده مخالف جنگ و فعال حقوق بشر در بیرون از کنفرانوشی «ایستونز» علیه حضور بلر در این مراسم شرکت کرد و با پلیس و گاردیای حفاظت از نخست‌وزیر اسبق درگیر شدند. مباحث مطرح‌شده در این کتاب نه‌تنها زخم‌های کهنه و التیام‌نیافته مردم بریتانیا را تازه کرد که در شرایط کنونی با توجه به اشارات و نسی در خصوص اختلافات خود با «گوردون براون» نخست‌وزیر سابق و جانشین وی در رهبری حزب کارگر می‌تواند شکاف‌های موجود در رهبری و بدنه حزب را تشدید کند. در این کتاب در مورد این اختلاف تونی بلر می‌گوید عبث‌نشینی براون از اصلاحات نولیبرال وی دلیل اصلی شکست حزب در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ بوده است. این در حالی است که بعد از بحران بزرگ اقتصادی در سال ۲۰۰۸ میلادی اکثر اقتصاددانان و کارشناسان جامعه‌شناسی سیاسی متفق‌القول بودند که لجام‌گسیختگی اقتصاد نولیبرال دلیل اصلی بحران بوده است و سیاست‌های کنترل و نظارت دولتی بر بخش خصوصی در بسیاری از ساختارهای لیبرال غرب به یک الزام غیرقابل اجتناب تبدیل شد.

جنگ عراق با دو نام عجیب شده است: جرح بوش و تونی‌بلر که در آن دوران اولی از اردوی ثنوکان‌های جمهوریخواه و دومی از فاقله تجدیدنظرطلبان از کارگری، جهانی را به گرداب انداختند. اینک بعد از این همه سال‌ا و آشکار شدن بهانه‌های طلع برای اقدام به جنگ و تبعات سنگین بعدی آن هنوز نویسنده سفر می‌گوید هر چند فکر نمی‌کرده است این‌س روپا به یک کابوس تبدیل شود و از این بابت متأسف است ولی هیچ گاه احساس پشیمانی نمی‌کند. بلر در این کتاب و مصاحبه سوم سپتامبر خود براین نکته انگشت می‌گذارد که اسلامگرایی افراطی بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت جهانی است بدون اینکه به سوال منتقدان خود پاسخ دهد که تاثیر حمله به عراق بر این موضوع چگونه است. بدون شک کتاب سفر بلر نوشته‌ای تاریخی و قابل توجه خواهد بود، بیش از هر چیز به خاطر اینکه بازگویی بخشی از تاریخ پرفراز و نشیب معاصر است که نویسنده خود نیز یکی از اصلی‌ترین بازیگران من عینی آن بوده است. این موضوع نه‌فقط برای مردم بریتانیا مهم تلقی می‌شود که به جهت نقش بین‌المللی نخست‌وزیر اسبق در تحولات جهانی و سرفصل‌های متنوع کتاب برای همگان از اهمیت تاریخی و سیاسی برخوردار خواهد بود. در طول تاریخ و خبر در رسانه، همواره دو گروه ماندگار و تیرت اصلی اخبار هستند؛ یکی آنان که به واسطه نقش مثبت و تاثیرگذار خود در تحولات اجتماعی به عنوان مصلح، تاریخ‌ساز می‌شوند و دیگری آنان که به جهت نقش منفی و مخرب خویش تکامل و تحول بهنجار تاریخ را به سمت گمراهی و سقوط سوق می‌دهند. اهمیت و توجه کنونی افکار عمومی به تونی بلر به نسبت از نوع دوم خواهد بود و این داستان سفر مردی است که رقص مرگ در میدان مین را در هوای مه‌آلود برای بسیاری از بریتانیایی‌ها، عراقی‌ها و جهانیان در بازی رنگ‌ها به تصویر درآورد. شاید یکی از موفقیت‌های برجسته تونی بلر تحقق صلح و مصالحه بین ارتش جمهوریخواه و وحدت‌طلبان در ایرلند جنوبی به حساب آید که حتی این مورد خاص برای ایرلندی‌ها هم موجب بشد در دوبلین از بلر استقبال خوبی به عمل آید. حدود ۱۲ سال دوران نخست‌وزیری تونی بلر از وی شمایل یک رهبر کاریزماتیک در عرصه سیاست را ساخت که در اواخر به جهت مشارکت در جنگ عراق که در تظاهرات مخالفان جنگ با پوستره‌های «نیکویو» و «سگ دست‌آموز بوش» از وی یاد می‌شد، سپری بود. که این آس برنده را به یک برگ سوخته تبدیل کرد. کتاب سفر تونی بلر را هر چند نمی‌توان در قالب کتاب «نبرد من» آدولف هیتلر و بهر حزب نازی آلمان مورد مقایسه قرار داد اما به همان نسبت نیز نمی‌توان پرفروش بودن آن را در راستاست یک استقبال مثبت از سوی افکار عمومی تلقی کرد. بهترین تعبیر برای این مرد سفر شاید این باشد که وی تندیس زیبای یک مرد یخی بود که در گرمای جنگ عراق در کنار مجسمه برنزی سرگون‌شده «صدام حسین» به سرعت ذوب شد و پسمانده آن آب در هزارآبای بغداد از بین رفت.

جنگ عراق با دو نام عجیب شده است: جرح بوش و تونی‌بلر که در آن دوران اولی از اردوی ثنوکان‌های جمهوریخواه و دومی از فاقله تجدیدنظرطلبان از کارگری، جهانی را به گرداب انداختند. اینک بعد از این همه سال‌ا و آشکار شدن بهانه‌های طلع برای اقدام به جنگ و تبعات سنگین بعدی آن هنوز نویسنده سفر می‌گوید هر چند فکر نمی‌کرده است این‌س روپا به یک کابوس تبدیل شود و از این بابت متأسف است ولی هیچ گاه احساس پشیمانی نمی‌کند. بلر در این کتاب و مصاحبه سوم سپتامبر خود براین نکته انگشت می‌گذارد که اسلامگرایی افراطی بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت جهانی است بدون اینکه به سوال منتقدان خود پاسخ دهد که تاثیر حمله به عراق بر این موضوع چگونه است. بدون شک کتاب سفر بلر نوشته‌ای تاریخی و قابل توجه خواهد بود، بیش از هر چیز به خاطر اینکه بازگویی بخشی از تاریخ پرفراز و نشیب معاصر است که نویسنده خود نیز یکی از اصلی‌ترین بازیگران من عینی آن بوده است. این موضوع نه‌فقط برای مردم بریتانیا مهم تلقی می‌شود که به جهت نقش بین‌المللی نخست‌وزیر اسبق در تحولات جهانی و سرفصل‌های متنوع کتاب برای همگان از اهمیت تاریخی و سیاسی برخوردار خواهد بود.

جنگ عراق با دو نام عجیب شده است: جرح بوش و تونی‌بلر که در آن دوران اولی از اردوی ثنوکان‌های جمهوریخواه و دومی از فاقله تجدیدنظرطلبان از کارگری، جهانی را به گرداب انداختند. اینک بعد از این همه سال‌ا و آشکار شدن بهانه‌های طلع برای اقدام به جنگ و تبعات سنگین بعدی آن هنوز نویسنده سفر می‌گوید هر چند فکر نمی‌کرده است این‌س روپا به یک کابوس تبدیل شود و از این بابت متأسف است ولی هیچ گاه احساس پشیمانی نمی‌کند. بلر در این کتاب و مصاحبه سوم سپتامبر خود براین نکته انگشت می‌گذارد که اسلامگرایی افراطی بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت جهانی است بدون اینکه به سوال منتقدان خود پاسخ دهد که تاثیر حمله به عراق بر این موضوع چگونه است. بدون شک کتاب سفر بلر نوشته‌ای تاریخی و قابل توجه خواهد بود، بیش از هر چیز به خاطر اینکه بازگویی بخشی از تاریخ پرفراز و نشیب معاصر است که نویسنده خود نیز یکی از اصلی‌ترین بازیگران من عینی آن بوده است. این موضوع نه‌فقط برای مردم بریتانیا مهم تلقی می‌شود که به جهت نقش بین‌المللی نخست‌وزیر اسبق در تحولات جهانی و سرفصل‌های متنوع کتاب برای همگان از اهمیت تاریخی و سیاسی برخوردار خواهد بود.



اغلب اوقات مسعود نامید به خانه می‌آمد و می‌پرسید: «پری آیا فکر می‌کنی من جنگ را دوست دارم؟» آیا گمان می‌کنی من در روح و روانم یک جنگجو هستم؟ من از جنگ متنفرم، از آزار یک حیوان متنفرم چه رسد به بدرفتاری با یک انسان. تصورش را بکن گمان می‌کنی که روزی برسد که ما زندگی طبیعی داشته باشیم؟»

وقتی وسط شب از راه می‌رسید و نسرن (آخرین فرزند مسعود) را می‌دید که کنار من خوابیده، او را می‌پوسید و از خواب بیدار می‌کرد و نسرن به محض اینکه چهره پدرش را می‌پوسید بی‌دلیل می‌خندید. این لبخند دل‌هیجان‌زده فرمانده جنگ را که در زندگی شخصی‌اش مهربان‌ترین بابای دنیا بود، ذوب می‌کرد. او تعداد زیادی از جلسات هممش را، در حالی که نسرن در بغلش خوابش برده بود، با شلوار خیس ترک می‌کرد. اینک روایت آخرین دیدار پری گل و مسعود: «طبق معمول رفتم و به نرده‌های پاگرد تکیه کردم. زمانی که از پله‌ها پایین می‌رفت نگاهش را از من برنمی‌داشت. به آرامی از پله‌هایی که از میان باغ می‌گذشت، پایین رفت. در هر پله رویش را به طرف من می‌چرخاند، بار دیگر با نگاه‌ایمان از هم جداحافظی کردیم.»

پری گل تا چند روز بعد از مرگ مسعود مثل خیلی‌ها از مرگ شوهرش بی‌خبر بوده است. بعد از آن واقعه او و فرزندانش را به تاجیکستان بردند، بی‌آنکه بدانند چه اتفاقی برای شوهرش افتاده است. حتی وقتی خبر مرگ مسعود را از تلویزیون دید و شنید.

برگرفته از کتاب «احمد شاه مسعود به روایت صدیقه مسعود»، ترجمه افسر افشاری